ادامه از صفحه ۱۰

«ساسان»، کارتن خواب ۵۷ساله:

رنگمببينوحالمنيرس



لباسمتفاوت وخاصى دارد، شلوار و پير اهنش قهوهای و جلیقه نازک مش سکیرنگی بر تن کردہ ـت. طراحی و دوخــت آنها کار خود اوســت. ضرب میزُند، مُوهّایی جوَّگندمی، پُـرُوزیبا دارد، یک تار از آنها هم نریخته است. محترمانه حرف میزند. دستش را جلوی دهانش گرفته تامبادادندان هايش كارنامه تخشسته اورا هويدا . کند. دلم میخواهد دس از روی دهانت بردارم، آن وقت بگویم: «سرت سلامت آقا ساستان، حتیاک یک دنداند هید ر روی معدسی بردارم ای ویک بعویم، استرک سلامت آقاساسان، حتی اگر یک دندان هم در دهان نداشته باشی، چیزی از عزم و بزرگی ات کم نمی کند، هیچ کنداماز ماد تب جربز مقدمزدن شبانه در شــهر رانداريم. سـازت رابردار و كمى برای ما بنواز . بگذار بچه ها «یاور بهبودی من» را بخوانند. تو پس از ۴سال کار تن خوابی ۱۰ ماه است که زندگی جدیدی را شروع کردهای، لیسانس حقوق داری و می توانسی به زبان هسای آلمانی و انگلیسی صحبت کنی « سطرهای روبه رو متن صحبتهایی است که در یکی از سه شنبه های سگی «طلوع»-روز خاص کارتن خوابهای تهران-با«آقاساسان»داشتهايم.

. خىلى از شبھا میخواهم از شما بنویسم، زيرباران قدم مىزدم هرطور كُــه صُـلاح مَىدانيد حرفهايمانراشروع كنيم. و جایی برای خوابیدن نداشتم، چون هر جا که وســت دارم از نحوه آشنایہ ام میرفتم برخوردهای بد صورت می گرفت. حتی اگر می خواستم از فرط ستگی گوشهای بنشینه

اجازه نمى دادند

ــا اطلوعا شـروع كنــم. ١٠ ماه يت كه با جمعيت آشنا شدهام. شرايطى كەدرروز پذيرش داشتم ب نبود. می توانم بگویم تنها جايى كە احساس كردم ممكناستمراباآغوشبازبپذيرد، مراباآغوشيازبپذيرد، همين اطلوع، بود. اسم جمعيت را از دوستم شنید ،بودم و حتی نمی دانستم کجاقرار دارد. درست یادم هست روزی که به اطلوع ۱ آمدم، یکشنبه

بود وبا توجه به آن که روزهای پذیرش بچهها سه شنبه بود، در ابتدا پذیرش نشده. از ناحیه پا به شدت مجروح شــده بودم و تاندون های زانو به پایین پاهایم پاره شده • پیر وطرح جمع آوری کار تن خواب ها؟

# بله،پیروهمین طرح که در آن وقت اجرا شد. •بعدچه اتفاقی افتاد؟ دگت

. دیگر قدرت راه رفتن را هم نداشتم. یکی از دوستانم ماشـــین به جمعیت مراجعه کرد و خواستار پذیرش . الداد من شـدو به دلیل آن که روز پذیرش سه شــــبه بود. قبول نکردند من دیگر حتی قدرت برگشتن از جلوی جمعیت را هم نداشــتم، به دوســـتم گفتم کــه ابرو، بنینیا را مایند. من تصمیم گرفتـهام اولین قدم را بـردارم و این کار را میکنما، او قبول کردو رفت. من هم نشســتم جلوی جمعیت. یکساعتی گذشــت تا یکی از همدردهای خودم بیرون آمدو گفت: «چای میخوری؟» این جمله، دلنشــین ترین جمله ای بود که من در عمرم شـــنیده ، یک ریک ۵۰ می خورم۱، بعد گفت: اسیگار میکشی؟۱ گفتم: انه، سیگار دارم۱، بعد برایم چای آورد ی کی کار واز ته دل خوشـحال وامیدوار شدم. یکی از مهمترین دلایلی که رفقای مانمی توانند جای خود را در جامعه پیدا کنند، نداشتن امیداست. چراکه امید آنها یا از بین

رفته یا بینهایت کمرنگ شده است. جرقه امید در دل من با همان استکان چای زده شد. یک ساعت دیگر هم س . گذشت و دوس ت همدرد دیگری بیرون آمد و گفت: اناهار می خوری ؟امن هم گفته: از م گرسنه هس تم، آنروزچه چیزی همراه خودداُشتید؟

ھیچ، حتی پول ھم ھمراہ خودم نداشتم، سعے <sub>،</sub> کہ دہ ودم تخلیه تخلیه بروم. من احساس می کنم وقتی که دم میخواهد پیش فرد بزرگی برود، باید دستخالی حاضر شود، چون بايد تسليم واقعى باشد. • بعُداز خوردن ناهار توانستيدواردجمعيت

شويد؟ م. کمی بعد «محمد کرمی» مسئول سرای طلوع سراغم آمد و احوالم را پر سید و گفت: «پیش تو می آییم». اینج نکتهٔ جالب دیگری برایم رقم خورد که «پس من یکی رادارم».احساس میکردم که در آن وضع غیر از خدا هُيچُكُسم، را ندارم. خدا هم دري را براي من باز كرد و تهای به نام «محمــد کرمی» را دیدم. بعدازظهر شــده بود که ۲ نفر از همدر دهایم آمدند و با یک آژانس مرابه بیمارستان بردندو عکسبرداری کردم. از بیمارستان هم که بر گشتیم، حمام کردم و لباس به منداده شد. هفته اول یک مقدار سخت گذشت و در ىفتەھاىبعددردھاالتَيام يافت. كمى بعدمتوجەش کـــه در جمعیـــت کار گاه هم وجود

دارد. از این بابت خوشــحال شدم وضع ياهايم همچنان خراب بودوبا واکرراهمی فته. فعالیت در کارگاه به چه صورت ہود؟ 41.5

دن من با کار گاه مصادف · · · استاسیدن من با دار دادهمایای با ۵ مـاه کار کردن در آن شـد. این کارگاه هیـج منفعت همانیستیم. اصلا در أنجا مشكل مالي نداريم. ما الان پــول نمىخواھيم و نيــازى نداریم. مهم ترین مسالهای که آنجا حاکم است، عشق و محبتی است که بچههای همدرد نسبت به یکدیگر دارند.هر کس،هر چیزی که از دستش

. برمی آیدانجامم . تْلَاشماچەكارمىكنيدآقاساسان؟

من نوازنده هستم. شب هایی که خیلی خسته ام، برای چەھا ضرب مىزنم. يكى از رفقا ھـــم آكاردئون تھيا ې د دومۍ خواهيم روحيه بچه هاراعوض کنيم. هر کس درحد توان خود فعالیت دارد و سعی می کنیم که یک زندگی آرام و شــکیل برای خود داشته باشیم. این باور را «طلوع» در مازنده کرده است. من قسمت خیاطی را م اداره می کنم ً افتخار دارم که لباس های آسیا بچەھاي جمعيت را در ست مي کنم و براي همدر دان چود پیراهن و شلوارمی دوزم. مار تباطبچه های کار تن خواب با یاور ان جمعیت

## **چطوربرقرارمیشود**؟ یاوران کمکزیادیبه مامیکنند.من بسیاری از آنها

رانمی شناسم، نیازی به شناختشان هم ندارم، آنها هم شايدنيازى نداشته باشند امامطمئنم كهرابطهاى للب من با أنها و قلب أنها با من وجود دارد. نمى خواهم آنهاراببینم،چون یک موجهستان بر در درستان که مرسم انهاراببینم،چون یک موجهستند یک انرژی که به من داده می شود و ممکن است من هم به آنها بدهم. البته نبایددر زندگی به یک انسان متکی شد، من به خیلی ها 

از همسر تان جداشدهاید؟ بله،۲ دختر هم داشتم که به خارجاز کشور 1--- à يعنىباهمسرسابقتانزندكىمىكنند؟ یعی، اسلامی ندارم، دختر بزرگم الان ۲۸ساله ستو۱۳سال می شود که اوراندیدهام. • گفتید ۱۰ ماه است که در جمعیت هستید؛ جندوقت كارتن خواب بودهايد؟

۴سال. •اگر بُخواهم جلـوی دلیـل کار تن خوابی تان سوالىبگذارم،چەپاسخىوجوددارد؟ علام من مشكل داشـــتم. مقصر خودم بودمام. راه صحبت

کردن، لباس پوشیدن وزندگی کردن راندانستم. گوش من اعتیاد داشت، چشم من اعتیاد داشت، انگشتهای ت من اعتیاد داشت. اعتیاد تنها در مواد مخد دنست من عیناد دست اعمد دیم واد محدر خلاصه نمی شود اگر پیراهن آستین بلندمی پوشیدم، مج دستم اعتباد داشت و می گفت که آستینت را بالا برای می تعدید می وی است که روی فکر کار می کند . الإن يك كارتن خواب ببينيد، چه كارمي كنيد؟

به این فکر می کنم که چندماه پیش من جای او بوده ام و ممکن بود الان جای ما عوض می شد. ما مردم اً نمی دیدیم، اما آنها مارا می دیدند، چون سلامت روح نارند. متاسفانه آن موقع من این سلامت روح رانداشتم. کسیی را نمی دیدم، امیا همه مرا

مىدي • • نخستین بارکه پس از کار تن خوابی یک نوع درمان از جمعیت خارج شدید،چهاتفاقیافتاد؟ زندگی کردن است. نمی خواهم بگویم که خوب دوره مـــا ۲۱ روزه اســت، بعد از یا بد است، مثل عصر های ۶روز میشود اولین مرخصی ۔ قدیم که غارنشینی رواج رابا هزينه جمعيت رفت وقتى اولیــن مرخصــیام را گرفتــم، دوستان سابقم مرانشناختند. آن

داشت. هرکسی این قابلیت را ندارد، چراکه بهراحتی از بين مىرود روز به یاد گذشته رفتم و سیگارم رااز سیگارفروشیای خریدم که

همیشت پیش او می فتر . بود که او هم مانشناخت، بعد از چند دقیقه فردی که از دوستان صمیمی من بود، گفت: اساسان تو هستی؟ چُدر عوض شــدى،. خدارا شكر مى كنم و مر چقدر چقدر عوض شــدى،. خدارا شكر مى كنم و هر چقدر كەجلوتر مى روم بەاهدافم نزديكتر مى شوم. هرچند كه دورى از بچەھايم ناراحت كنندەاست و خيلى از شبھا روی (به می می گیرد. • آخرین تصویری که از بچه هایتان در ذهن

داریدراتوصیف میکنید؟ (بامکث) آخرین تصویر به زمانی مربوط می شود که میخواستند به خارج از کَشورُ بروند. دُخُتر کوچکُم به دلیل وابستگی زیاد به من مدام گریه می کرد و دوست نداشت برود، حق هم داشــت. کلاس اول دیستان بود. من او را راضی کردم کــه همراه خواهر بزرگترش برود. نمی خواست این کار را انجام دهد. از اوقول گرفتم که

#### روزىبرگرددودنبالمېگردد. •ازوضعفعلىشماباخبرھستند؟ , فكرنمي كنم.

آقاساسان،کارتنخوابیچەتعرىفىدارد؟ یک نوع زندگی کردن است. نمی خواهم بگویم که فوب یا بد اُست، فقَط می گویم که یــک نوع زُندگی ۔۔۔۔ مثل عصرهای قدیم که غارنشینی رواج کردن اسـ داشت. هر کسی این قابلیت را ندارد، چرا که به راحتی از بیــن می رود. گر ســنگی، فقر و دیگــر ناهنجاری ها ئریبانگیر او میشود. من خیلی شبها که در خیابان

مىخوابيدم وبرف مىآمــد، مىديدم كه دختر جوانى دست مرا گرفتهٔ است. من چه واکنشسی باید نشان می دادم؟ یک پلاستیک روی خودم کشیده و خوابیده یه امامتوجه شده فرددیگری هست که وضع بدتری از من دارد. من شــانس آورده بودم و یک پلاســتیک داشــتمهامالو حتی آن پلاســتیک را هم نداشت. پس رکسیٰ نمی تواند به این شکل در جامعه زندگی کند. • رفتار مردم باشما چطور بود؟

طبیعی است که نگاه و رفتار مردم ناخوشایند باشد. ما انتظار رفتار خوب را نداشتیم. یک سرباز معمولی می آمدو بزرگترین اهانتها را به مامی کرد.من ۱۳ سال ی ورز ریالی از در اندان گذراندهام. • به چه دلیل؟

محکومیت مالی.۴ سـال اول در بند بودم. اما افتخار میکنم که در ۴سال بعدموفق شدم در سازمان تربیتی می کنم که در ۲سال بعدمودی سدم - ر ب ب ب ا زندان های کشدور لیسانس حقوق بگیرم بی سواد ۲۰۰۰ - ۲۰۰۰ محمت می کنم. کاملا رستان می سوار بیستمر می می می نیستم، من به ۲ زنان زنده نیا صحیت می کنم کاملا روی المانی و انگلیسی تسلط دارم روی کار یا کلمیوتر مسلط هستم، اما خبر اهم را گم کردم، نماین که کسی دست مرا گرفته و به بیراهه برده باشد. من در بهترین نقطه تهران خانه داشتم، ۲ ماشــین، ۲ موتور، زندگی سيارخوب.

### ، چه اتفاقی برای این زندگی

یے افتاد؟ همهاش خیلیی راحیت از بین رفت. مقصر آن هم خُودم هسُــتم. من همیشه برای همسر سابقم دعا مى كنم. شايداو الان فرزندى داشته ی باشد. به هر حال او مادری است که برای من ۲ فرزنــد آورد و امیدوارم - N سايداين سوال غيرمعمول
بەنظر برسد،اما دوست دارم آن راازشمابپرسم.هیچوقتدلتان برای لحظههای کارتنخوابی

-----------خیلیزیاد،خیلیزیاداینقابلیتراهر کسیندارد.من همیشه پُروپیمان بودم بارهاباآدمهای مُختلفی رُوبه رو میشدم که کمکم می کردند. آدمهایی پیدا میشدند که ۳ برابر میزان غذایی که نیاز بود به من غذا میدادند. من هم این غذاهار ابهتنهایی نمی خور دم، وقتی یکی از همدر دهایم را می دیدم بلافاصله او را دعوت می کردم. دلم برای این روز ها تنگ شده است. خیلی از شب ها زیر باران قدم مىزدم و جايى براى خوابيدن نداشتم، چون ارد) می رفتم برخوردهای بد صورت می گرفت. حتیاگر میخواستماز فرط خستگی گوشهای بنشینم، اجازه نمی دادند وبلندم می کردند، چه بر سد به . این که قصد داشته باشم شب بخوابم، تمام زندگی من یک کوله پشـــتی بود. کولهای که همیشه مورد تهاجم. یک تونیسی بود، تونیکی ته همینه مورد بهجم نیروی انتظامی قــرار میگرفت چـــزی هم داخلش نیود یک ملخله، زیریش و یک شلوار احتی همین این کوله همیشه مورد بیررســقرار میگرفت. آخر چه چیزی میتوانست در آن باشد؟ به قول قدیمی ها ارتگرمبین و حالم نیرس، اگر چیزی داشـــتم که به ر این شــکل راه نمی فتیه، فقر روحی، جسـمی و مادی باعث شــده که این وضع را داشته باشــم. اقرار می کنم که بارها و بارها از شدت گرسنگی معدهام نار احت شده و در گوشه خیابان به خواب رفتهام. با همه اینها خیلی از اوقیات دلتنگ روزهیای کارتنخوابیام میشیوم.

. تنگ شده است ؟

گفتو گو با «اکبر رجبی»، مدیر جمعیت «طلوع بینشان ها»

نمی کنند؟می گویممن مقصرم. •اکبر آقــا؛ وقتی که ما بــرای پخش غذا به دره فر حزاد رفتیم، ۲۵نفـر بودیم اما در ادامه زمانی که به پل یادگار رسیدیم ۳۰نفر شدیم و ۵ تااز کار تن خوابهای دره فر حزاد همراه ما آمدند. کنجـکاوم که بدانم همان شـُب اول و موقع پذیرشٌ چه اتفاقیٰ برای این۵نفر میافتد؟ ... آنها به سرای امید میروند. عدمای کارتنخواب منتظرشان هســتند و به آنها چای میدهند و

انها به سری امیدمی ودهد عندی دارن خواب منتظر شــان هــــتند و به آنها چای می دهند و برایشان صندلی می گذارند و خوشاهد می گویند به همه آنها گفته می شــود که ممکن است تعداد زیادی بـه اینجا بیاینــد، اما تنها ۱۵ نفر از شـــما بذیرش شــوند. از تمام نقطههای تهران می آیند پدیرس سوندار نمام تفعهای بهران می یند و تجربه شبیی ۲۰ نفـر را هم داشــتمایم، به آنها می گویم کــه اگر یذیـرش شــَـدید هفته بعد بیایید ما کارتن خواب هایی که آمادهتر هســتند را اثـتخــاب می کنیم، ۲ گروه ۲۲فره با آنها شــروع بُه حرف زدن مى كنند، وقتّى كه ببينند شـرايط پذيرش را دارند آنها را قبول مى كنند. اما بقيه هم حق دارنداز یکدست لباس تمیز و حمام استفاده وُ هفتُه ديگر بيايند. ما يک باکس اطلاعاتي از کار تنخوابهای ایران درست کردهایم که هیچ وای دیگر آن راندا، د.

### می توانم درصد لغزش کنندگان جمعیت رابدانم؟

بــالای ۵۰درصد، اما مهم این اســت که دیگر کارتنخـواب نمیشـوند و باز م ت خود ما برمی گردنــد.این را هم بگویم کــه آمار بهبودی در کمپهای ایران ۵درصد اسـت. امــا برای ما بالای ۳۵درصد اســت. اگر روزی بـــه ۵۰درصد برسيم، معجزه كردهايم. هرچند الان هم درحال معجزه كردن هستيم.

• مُمكُن است اين سوال ها كليشه اي ممکن است این سوری کیسی به نظر بیاید، اما همیشه دوست داشتهام که پاسخ آن را از شیما بگیرم. تعریف اکبر رجبى ازكارتن خوابى چيست؟

(برگهای مقابلـــش قرار میدهــدو با خودکار (برگهای مقابلــش قرار میدهــدو با خودکار آبیرنـــگ معادلهای برای تعریــف کارتنخوابـهای رسم میکند). فصل مشتر ک کارتنخوابـهای ايران اعتياد است. اعتياد هم مساوى با تنهايي ، ت. آنوقــت، تنهایی بــه عــلاوه تنهایی با کارتنخوابی مساوی میشود. تعریف من از کارتنخوابی، تنهایی به علاوه تنهایی است.

قاب مقواخواب گرافیتی آرتیست: Mr.Killuminati، زمان اجرا: ۹۲/۹/۲۷، مکان اجرا: بلوار کشاورز



V

كارتنخوابى يعنى:تنهايي+تنهايي آنها می پرسم: «من، اکبر رجبی، می خواهم برای •درمور داشتغال وسريناه چه تفاوت هايي کار تن خواب ها کار کنیم. از کسی و کجا باید مجوز بگیرم؟۱ اینجاست که باید ســراغ آن دستگاهها بين كارتن خواب آقاو خانم وجوددارد؟ کار زنان بسیار متفاوت است. اولا که به سختی به او کار میدهند، دوما از او سوءاستفاده میکنند و سوما بیشتر از ۳۰۰ هزار تومان حقوق رفت. اما اگـــر بگویند چرا کارتن خواب هســت؟ می گویم من مقصرم اگر بگویند چرا بهبود پیدا

نمه گیرند. در صورتی که کمترین اجاره اتاق در دروازهغار ۳۰۰ هزار تومان است. • چه تفاوتی بین «طلوع بینشانها» و

دیگر ان جی اوهای فعال شهر وجوددارد؟ یک سری ان جی اوها مشل امحیک و «دهش پور» گردن تمام مردم و خیریه ها حق دارند اینها برای بـار اول حــرف از خیریه زدند و نظر مردم ایران را به این ســمت جلب کردند این موسسه ها فضای جدیدی را آوردند مردم مدیون اینها هستند. آنجاقضیه حقالله حاکم است. چند ژن در بدن یک کودک جابه جا شده و او مبتلابه ری را بال می ایست کر ســرطان شــده، حالاافرادی پیدامی شوند که به دلایل مختلف که می تواند یکی از آنها گناه کردن هم باشد، به أنجا كمكُ مى كنندُ، به اميد أنُ كهُ نزد خدا بخشيده شوند. اما مساله ما فرق مى كند، ی تفاوتی ما در شــهُرمان این مسـالهُ را به وجود ورده و حق الناس اسـت. ما دست روی موضوعی ىت روى موضوعى بورمانو على ملس السعت. ما مست روى موصوعى گذاشــــتهايم كه خودمان مقصر آن هستيم. هيچ برتری هم نسبت به دیگر ان جی اوها نداریم. اگر ما مردم مقصر بودنمان را بپذیریم، اتفاق قشنگی مىافتد نبودمادر شهر مىشود بچەكار وخيابان. ھمين بچــەكار وخيابــان، دختــر كارتنخواب

میشود. زنهای بی سر پرست شیهر ما، مادران وبچههای کاروخیابان هستند. •چه کارباید کرد تا دستگاههای نظار تی به این فهرو نتیجه برسند که با جمع آوری کارتن خواب ها مساله کارتن خوابی حلوفصل نمی شود؟ آنها می خواهند صورت مساله را پاککنند.

دنبال حذف هُستند. مَا بايد سعى مَان را بكنيم که بین نهادهایی مثل شهرداری بهزیستی و ان جیاوها آشتی و صلح ایجاد کنیم. در جنگ ایران و عــراق کمکهای مردمی بود که جنگ را مىچرخاند

۔۔۔ ــى مى توانيــم منكر وظايـف اين دستگاههادرقبال کارتن خواب هاشویم؟ اینجابحث ساختن آدم است، نه ساختمان. وظیفه این دستگاهها آدمسازی نیست. پس رسالت مردم در مقابل همنوع خود چه می شود؟

مابافیزیک کارنداریم، کارماباروح است. اما خب مسائلی هم هست که باید آنها کمک کننده باشــند. در حال حاضر در ایران مجوزی برای زنان ار تن خواب وجود ندارد. حتی بهزیستی برای کارتن خواب هـا مجوزی ندارد. من یک سـوال از